

بسم الله الرحمن الرحيم

می‌لاد با سعادت امام زمان علیه‌السلام در نیمه شعبان سال 255 هجری قمری بود. غیبت صغری به نظر عده ای از بدو تولد ایشان بوده و به نظر عده ای دیگر بعد از وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام بوده است. صحیح آن است که غیبت صغری را از نهم ربیع الاول سال 260 هجری قمری (یک روز پس از شهادت پدر بزرگوارشان) بدانیم که ایشان در آن هنگام چهار سال و هفت ماه از عمر شریف‌شان می‌گذشت. دلیل‌اش هم این

است که با بودن امام حسن عسکری علیه‌السلام بعنوان «امام» فرزند ایشان نمی‌توانسته امام باشد تا غیبت ایشان بعنوان غیبت «امام» تلقی گردد. بنابراین طول مدت غیبت صغری حدود شصت و نه سال و پنج ماه بوده است. در مدت غیبت صغری، ارتباط شیعیان با ایشان از طریق چهار نایب خاص یا سفیر برقرار می‌گردید که عبارت بودند از:

- 1- عثمان ابن سعید عمروی (بخوانید عمری) از اصحاب مورد اطمینان امام هادی و امام حسن عسکری علیهما‌السلام که وکیل آن دو بزرگوار هم بود. تاریخ وفات ایشان را بین سال‌های 260 و 267 هجری قمری گفته اند که به نظر می‌رسد سال 265 صحیح باشد.
- 2- ابوجعفر محمدابن عثمان عمروی (فرزند نایب اول) متوفی به سال 304 یا 305 هجری قمری.

3- ابوالقاسم حسین ابن روح نویختی متوفی به سال 326 هجری قمری.

4- ابوالحسن علی ابن محمد سمری که حدود سه سال سفارت آن حضرت را بر عهده داشتند. ایشان آخرین نایب و سفیر امام علیه السلام است که در پانزدهم شعبان سال 329 هجری قمری وفات یافت و از آن روز غیبت کبری آغاز گردید.

وفات ایشان این گونه بود که در هشتم شعبان همان سال، نامه‌ای از امام زمان علیه السلام به این مضمون به دست ایشان رسید:

بسم الله الرحمن الرحيم

«ای علی ابن محمد سمری، خداوند اجر برادران ایمانی ترا در عزای مرگ تو عظیم گرداند. بدان که تو از امروز تا شش

روز دیگر وفات خواهی کرد. پس امور خود را جمع کن
(کارهای نیمه تمامات را تمام کن) و درباره نیابت بعد از
خود به هیچ کس وصیت مکن و کسی را به جانشینی خود
معرفی منما زیرا زمان غیبت کامل (کبری) فرا رسیده است.
از امروز تا روزی که خداوند تعالی بخواهد، دیگر ظهوری
نخواهد بود و (ظهور مجدد) پس از مدت طولانی خواهد
بود که در آن زمان دل‌های مردمان سخت و شقی شده و
قساوت آن را پر کرده و زمین مملو از جور و ستم خواهد
شد. و بزودی از شیعیان من ادعای مشاهده مرا خواهند کرد.
این را یقین بدان که هر کس پیش از خروج سفیانی و
شنیدن صیحه آسمانی ادعای دیدن مرا بکند، قطعاً دروغ‌گو

است که به افترا چنین ادعایی کرده است. ولا حول و لا قوه

الا بالله العلی العظیم»¹.

پس از دریافت این نامه در هشتم شعبان ، در ششمین روزی که امام از آن خبر داده بود، آثار مرگ در وجود علی ابن محمد ظاهر گشت. شیخ طوسی در کتاب «الغیبه» خود می نویسد: در نیمه شعبان 329 هجری قمری، وکلای اصلی بلاد بر بستر او حاضر شدند و از او پرسیدند که جانشین بعد از تو کیست؟ و سمری پاسخ داد: «امر ، امر خدا است و خودش ابلاغ خواهد نمود.» و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد.

با مرگ سفیر چهارم، دوران غیبت صغری سرآمد و دوره غیبت کبری آغاز گردید. این همزمانی، این معنی را

1- بحارالانوار جلد 51- غیبت طوسی صفحه 242

می‌رساند که در همان نیمه شعبان سال 255 که ولادت با سعادت منجی بشریت بود، به فاصله هفتاد و چهار سال بعد، در نیمه شعبان سال 329 هجری قمری غیبت کبری نیز آغاز گردید.

سوالی که همیشه برای شیعیان مطرح بوده این است که چرا امام از میان مردم غایب شد؟ در این باره ارباب قلم و کلام، مطالب زیادی نوشته و گفته‌اند. اما به نظر ما به جای این که سخنان آنان را نقل کنیم و علل غیبت را از زبان آنان بشنویم، بهتر است که بینیم امام علیه‌السلام خودشان در علت غیبت خود چه گفته‌اند.

ایشان در نامه‌ای که به شیخ مفید نوشتند، علت غیبت‌شان را این گونه ذکر کرده‌اند:

«اگر شیعیان ما که خداوند آنان را توفیق اطاعت از خود بدهد، دل‌های‌شان با هم متحد و یکی بود و به عهد و پیمان

الهی خویش با ما اجتماع کرده بودند، دیدار ما به تأخیر
نمی‌افتاد و ملاقات ما برای ایشان حاصل می‌گردید. آنچه که
ما را از ایشان دور کرده، گناہانی است که آنان مرتکب
می‌شوند که ما چنین انتظاری از آنان نداشتیم.»^۱

در این نامه کوتاه و مختصر چهار علت برای غیبت
خود ذکر نموده‌اند :

1- نقص در اطاعت شیعیان از خداوند که به جهت
رفع آن برای‌شان از خداوند طلب توفیق کرده‌اند. از
مهم‌ترین این کوتاهی‌ها در اطاعت از امر خداوند، همان
عدم اطاعت از فرمان او در پذیرش ولایت امیرالمومنین
علیه‌السلام است که پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله آن را در
غدیر به همه اعلام نمودند ، که اگر شیعیان امر خدا را
اطاعت کرده بودند، نه پهلویی بین در و دیوار

1- بحارالانوار جلد 53

می شکست، نه عاشورایی واقع می شد، نه هیچ یک از مصیبت‌هایی که شیعیان را به عزا نشانید صورت می پذیرفت و نه غیبتی رخ می داد. در تاریخ نیز شاهد بودیم که شیعیان نسل‌ها از پی نسل‌ها به خاطر این تمرّد از فرمان خدا، تاوان سنگینی را پرداخته‌اند و هنوز هم دارند می پردازند.

زمانی هم که حضرت علی علیه‌السلام به جهت احقاق حق خود، از مهاجر و انصار یاری طلبید، شیعیان چنان سردرگم شده بودند که از جمع همه آنانی که در غدیر با ایشان بیعت کرده بودند، فقط چهار نفر: سلمان، مقداد، ابوذر و زبیر در مقابل خانه حضرت گرد آمدند و دیدیم که نفر چهارم نیز در جنگ جمل در مقابل حضرت ایستاد و از آن پس بود که مصیبت‌های عظمای شیعیان یکی پس از دیگری آغاز شد که اولین آن‌ها

شهادت مظلومانه دخت گرامی پیامبر صلوات الله علیهما
و دفن شبانه ایشان بود.

مدت‌ها بود که در علت مخفی نگه داشتن قبر بانوی
اول هستی به ما می‌گفتند: به خاطر این بوده که ظالمینی
که در حق آن حضرت ظلم کردند، نتوانند با توسل به
قبر ایشان طلب بخشش کنند و یا وجاهتی برای خود
تحصیل نمایند و ما نیز قبول کرده بودیم که آری؛ همین
است! اما اکنون این سوال آزارمان می‌دهد که: آیا علی به
خاطر پیمان شکنی مردم نبود که قبر همسر خود را از
همه مخفی نگه داشت تا با محروم کردن پیروان اسمی
خود از برکات زیارت قبر مادر امامت، بخواهد به سختی
آنان را مجازات کند؟ و نمی‌دانم آیا شیعه مجازات شدن
خود را اصلاً فهمید و احساس اش کرد یا خیر؟

2- یکی نبودن دل‌های شیعیان و فقدان اتحاد در میان آنان. دقت شود که از یکی نبودن دل‌های «شیعیان» سخن گفته‌اند، نه دل‌های «مسلمین». شیعیانی که داعیه اطاعت از اولی‌الامر را داشتند ولی نه از خدا اطاعت کردند، نه از رسول او اطاعت کردند و نه به یاری طلبیدن اولی‌الامر واقعی نهادند و دیدیم که علی از این همه بی‌وفایی‌ها سر در چاه تنهایی خود کرده بود و از سقوط انسانیت‌ها غریبانه می‌گریست.

3- عدم وفاداری شیعیان به پیمانی که خداوند از ایشان گرفته بود مبنی بر ایمان آوردن و یاری کردن رسولی که در آینده خواهد آمد که در سوره آل عمران آیه 81 به آن اشاره گردیده که به «میثاق انبیاء» معروف است و در آن دو شرط ایمان آوردن و یاری کردن آن رسول به صراحت قید شده است.

عده ای از مفسرین «رسول» را در این آیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دانسته‌اند. اما امام باقر علیه السلام در ذیل همان آیه فرموده اند «ان الله تبارک و تعالی أخذ ميثاق النبیین علی ولایه علی ابن ابی طالب» خداوند تبارک و تعالی از پیامبران بر قبولی ولایت علی ابن ابی طالب پیمان گرفت.

قرآن نیز همین را تأیید می‌کند و در آیه 7 سوره احزاب می‌فرماید « و اذ اخذنا من النبیین ميثاقهم ومنک و من نوح و...» در این آیه می‌بینیم که به صراحت قید شده که آن پیمان از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز گرفته شده، پس «رسول» مورد بحث آیه 81 سوره آل عمران نمی‌تواند ایشان باشند.

از این دو آیه و روایت امام باقر علیه السلام این گونه فهمیده می‌شود که ميثاق عمومی پیامبران بر پذیرش

ولایت حضرت علی علیه السلام بوده و پیمان مخصوص دیگری که در همان آیه 81 سوره آل عمران که از آن به «اصری» (پیمان مخصوص من) یاد کرده ، متوجه امام زمان علیه السلام است.

در زیات آل یاسین که زیارت امام زمان علیه السلام است نیز می خوانیم: «السلام علیک یا میثاق الله الذی اخذه و وکده» سلام بر تو ای میثاق خداوند که آن را از همه گرفت و بر وفاداری به آن تأکید بسیار نمود.

4- چهارمین علت که در واقع یک فاجعه محسوب می شود، گناهان ارتكابی شیعیان است که قلب امام علیه السلام را جریحه دار کرده و به درد آورده است تا آنجا که می فرمایند: «ما چنین انتظاری از ایشان نداشتیم». به راستی چگونه می شود که شیعه ای دم از انتظار بزند،

آن‌گاه گناهانی مرتکب شود که موجب دوری امام از آنان
گردد؟

چهار علت فوق الذکر برای غیبت، در حقیقت به
چهار دلیل از دست دادن شایستگی‌های شیعیان در
برخورداری از نعمت امامت ایشان اشاره می‌کند که
همین‌ها منجر به غیبت حضرت گردیده که این غیبت نیز
عواقب تلخی - البته اگر احساس شود- برای آنان
داشته که ایشان به دو مورد آن اشاره فرموده‌اند:

اول- محرومیت از برکات امامت.

دوم- تحمل مجازات فراق و دچار مصیبت غیبت

شدن و محرومیت از دیدار.

البته جای شکرش باقی است که در انتهای نامه جای

امیدواری باقی گذارده‌اند و از «تأخیر» دیدار سخن

گفته‌اند، نه محرومیت دائم.

امام علیه‌السلام در توقیع دیگری که در سال 410 هجری قمری برای شیخ مفید ارسال فرموده‌اند، به دلیل دیگر غیبت خود اشاره کرده‌اند. متن نامه از احتجاج طبرسی صفحه 497 نقل می‌شود:

« اگر چه ما در سرزمین دور دستی ساکن هستیم که از دست ظالمین دور باشیم زیرا که خداوند برای ما و شیعیان مومن ما این گونه صلاح دیده تا زمانی که حکومت دنیا در دست مجرمین و تبهکاران است، در این منطقه دور سکنی گزینیم، ولی از احوالات شما باخبریم و چیزی از اخبار شما از ما پنهان نیست و می‌دانیم که دچار چه پریشانی‌ها و گرفتاری‌هایی هستید. از آن هنگام که بسیاری از شما (مقصود شیعیان است) دست به کارهایی زدید که پیشینیان صالح شما از آن به دور بودند و به پیمانی که خداوند از آنان گرفته بود بی‌تفاوت ماندند و آن را پشت سر انداختند

به گونه‌ای که گویا از آن (پیمان) اطلاع ندارند، اما ما شما را فراموش نکرده و شما را به حال خود رها نکرده (که اگر چنین کرده بودیم) سختی‌ها و مصائب به شما هجوم می‌آورد و دشمنان تان شما را از اصل و ریشه بر می‌کنند»

در این نامه نیز می‌بینیم که امام علیه‌السلام از فقدان امنیت جانی خود در میان مردم و حکام ظالم زمانه سخن می‌گویند که ایشان را وا داشته تا برای حفظ جان خود از میانه مردم غایب شوند تا در زمانی دیگر که شیعیانی باشند که در میان آنان احساس خطر نکنند، باز گردند و جهان ظالم را دگرگون کرده و قسط و عدل را در همه جای آن بگسترانند.

دومین گلایه از شیعیان خود، همان نقض پیمان است که از آن اطلاع داشتند ولی نسبت به آن بی تفاوت

شده بودند و انگار نه انگار که چنین عهدی با خدای
خویش بسته بودند.

تداوم غیبت به ما هشدار می‌دهد که وضع شیعیان
امروز با شیعیان زمان شیخ مفید اگر بدتر نشده باشد،
بهتر نشده است. هنوز هم کثیری از شیعیان را می‌بینیم که
در تظاهر به «انتظار» گوی سبقت را از همگان ربوده‌اند
بی آن که برای ظهور اقدامی جدی کرده باشند. و اکثریت
شیعه را می‌بینیم که فریادهای «یا حجه ابن الحسن عجل
علی ظهورک» اش گوش فلک را کر می‌کند ولی مفهوم
«انتظار» در نزدشان تا حدّ یک شعار تنزل کرده است.

آقایان و خانم‌های «شیعه» این سخنان را یک
واقعیت تلقی کنید نه یک «اهانت» مگر غیر از این است
که فرموده‌اند: هرگاه شیعه آماده باشد، امام ظهور می‌کند؟
پس چه شده که هنوز در غیبت به سر می‌بریم؟ ما باید

این واقعیت را بپذیریم که امام «غایب» نیست، بلکه ما شیعیان هستیم که غیبت داریم.

اگر شیعه، خود را منتظر می‌داند، بهتر است بداند که امام‌اش بیش از آنان انتظار آمدگی شیعه خود را می‌کشد و این انتظار به قدری برای ایشان سخت و عذاب‌آور است که به حال اضطرار افتاده‌اند. جمله «این المضطر الذی یجاب اذا دعا» در دعای ندبه همین را یادآور می‌شود که کجا است آن مضطر آن‌گاه که دعا کند، اجابت می‌شود. (از سوی خداوند اجابت می‌شود یا از سوی شیعیان اجابت می‌شود؟)

به قدری دل‌بستگی‌های دنیوی و وابستگی‌های گروهی و اسراف‌ها ما را به خود مشغول کرده که از ظهور و آماده شدن برای آن غافل مانده‌ایم. در غفلت شیعه همین بس، صبح که از خانه بیرون می‌آید به فکر

همه چیزی هست الا آماده کردن خود برای ظهور. در غفلت او همین بس که از حال اضطرار امام خود بی‌خبر مانده و آیه «اَمِنْ يَجِيبُ» را فقط برای شفای بیمار و یا گشایش رزق خود تلقی کرده است. حال آن که این آیه فقط به امر ظهور ناظر است¹ دقت کنید: «اَمِنْ يَجِيبُ الْمَضْطَرُ اِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوْءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْاَرْضِ...» (سوره نمل آیه 62) می‌بینید که روی سخن آیه با مومنینی است که تقاضای خلافت زمین را دارند و در این راه چنان از ظلم ظالمین به ستوه آمده‌اند که (امام و مأموم) هر دو به حال اضطرار افتاده‌اند و به درگاه خدا دعا می‌کنند و خداوند هم وعده کرده که دعای آنان

¹ - امام صادق علیه السلام فرمودند: این آیه درباره قائم نازل شده و سپس فرمودند: «هو والله المضطر» (به خدا قسم که او مضطر واقعی است). (بحارالانوار جلد 51 صفحه 59)

را اجابت می‌کند. اما چرا دعای شیعه هنوز هم که هنوز است اجابت نشده است؟ آیا غیر از این معنی می‌دهد که شیعه (علیرغم امام خود) هنوز خود را مضطر ندیده است؟ به راستی در روزگاری که هر کس اسب مراد خود را می‌تازد، مقوله «انتظار» در کجای زندگی شیعه قرار دارد؟

برادران و خواهران شیعه؛ سال‌های سال است که با ما به زبان تعارف و تملق سخن گفته‌اند. و همین زبان شیرین تعارف و مجامله کاری است که احساس کاذبی در ما ایجاد کرده که خودمان هم باور کرده‌ایم که به راستی «منتظریم». این را مطمئن باشیم تا زمانی که شیعه نداند چرا گرفتار مصیبت غیبت شده و چگونه می‌تواند از آن رها شود، اوضاع همین است که می‌بینیم.

ضرب‌المثل‌ی قدیمی می‌گوید «حقیقت تلخ است». آیا برای فرار از همین تلخی نیست که از حقیقت به مجاز یا بهتر بگوییم به «فریب خود» پناه برده‌ایم؟ بیاییم کمی ظرفیت انتقادپذیری خود را بالا ببریم و تحمل سخن تلخ را هم داشته باشیم. این همه سخنان شیرین و دل‌فریب شنیدیم، نتیجه چه شد؟ بگذارید کمی هم سخن تلخ بشنویم. سخنی که در ظاهر تلخ نشان می‌دهد ولی چون حق است، عاقبت شیرینی خواهد داشت.

در دوران اختناقی که حکام و سلاطین عرب تحت عنوان «خلیفه مسلمین» برای شیعه ایجاد کرده بودند، شیعیان را می‌بینیم که در نیمه شعبان به خواندن دعای کمیل و توبه و زاری به درگاه خداوند رو می‌آوردند. آیا هیچ از خود سوال کرده‌ایم که چرا فرموده اند دعای کمیل را در ش_____ب

نیمه شعبان و شبهای جمعه بخوانند؟ «اللهم اغفر لی...»
های متعدد دعای کمیل برای چیست؟ و برای کیست؟
آیا غیر از طلب مغفرت برای همان گناهانی که موجب
دوری امام از ما گردیده مفهوم دیگری دارد؟

شیعیان قدیم (قبل از صفویه) روزهای جمعه را به
واقع روز انتظار برای ظهور تلقی می‌کردند، در دوران
استیلای مغول بر ایران و ستم حاصله از آن، شیعیان را
می‌بینیم که شب‌های جمعه را با دعای کمیل و توسل سر
می‌کردند و صبح جمعه با تجدید بیعت با امام زمان علیه
السلام در دعای عهد، به بیرون از شهر می‌رفتند در حالی
که یک اسب زین شده ولی بدون سوار را با خود
می‌بردند به نشانه این که اگر امام ظاهر شد، سوار بر آن
گردد. تمام نیمه روز را تا پاسی از ظهر گذشته به دعا و
توبه و تقاضای فرج می‌گذراندند. هنگام عصر در حالی

که به خود امیدواری می دادند که ان شاء الله جمعه دیگر
ظهور واقع خواهد شد، به شهر بر می گشتند.
شیعه قدیم با خواندن دعای کمیل از خداوند
می خواست گناهایی که موجب شده تا پرده های عصمت
دریده شود، گناهایی که بدبختی ها را نازل می کند،
گناهایی که نعمت ها¹ را دگرگون می کند، گناهایی که
دعاها را محبوس می کند، گناهایی که بلایا را نازل می کند
و خطاهایی که موجب محرومیت آنان از نعمت ولایت
شده را ببخشد تا شاید شایستگی ملاقات امام خود را
تحصیل نماید. اما اغلب شیعیان امروز را می بینیم که از
ابتدای هفته برنامه می ریزند که جمعه را در کجا و
چگونه سرکنند تا بیشتر خوش بگذرد. و اگر یک روز
تعطیل هم به یکی از دو طرف جمعه اصابت کند که

1- نعمت در این جا نعمت ولایت است.

دیگر نور علی نور! بعضی هم از خواندن دعای کمیل
«دنیای بهتر داشتن» را مدّ نظر دارند تا «آخرت بهتر
داشتن» .

همین شیعه‌ای که در ایام محرم به سر و سینه خود
می‌زند و بر مظلومیت امام و یاران‌اش گریه می‌کند را
می‌بینیم که هنوز ماه به نیمه نرسیده، همه چیز را
فراموش می‌کند و به همان زندگی معمول خود که از
قبل داشته باز می‌گردد. ولی این که محرم تا چه میزان در
او تأثیر گذاشته باشد و یا به معرفتی از عاشورا و یاران
امام علیه‌السلام دست یافته باشد را خدا می‌داند.

ویژگی اصحاب امام حسین علیه‌السلام این بود که
موضوعات دنیایی برای‌شان حل شده بود و دنیا را اسب
راهواری می‌دیدند که می‌تواند آنان را به سلامت به
آخرت برساند. آنان رضای خدا را در اطاعت از امام

می‌دیدند و برای همین فقط چشم به امام دوخته بودند که چه فرمانی می‌دهد تا همان را عمل کنند. مگر فرموده‌اند اگر سیصد و سیزده تن صحابی همچون اصحاب امام حسین علیه‌السلام پیدا شود، ظهور واقع می‌شود؟ پس چه شد؟ چرا ظهور واقع نمی‌شود؟

برای این که به نوع تفاوت واقعی اصحاب امام حسین علیه‌السلام و اصحاب اسمی امام زمان علیه‌السلام پی ببریم، کافی است به دو نقل قول از آن دو بزرگوار درباره اصحاب خود اشاره شود:

امام حسین علیه‌السلام درباره اصحاب خود فرمودند : «من از اصحاب خود و اهل بیت خود، اصحاب و اهل بیتی وفادارتر نمی‌شناسم». و امام زمان علیه‌السلام درباره شیعیان خود فرموده‌اند: «... آنچه ما را از ایشان دور کرده

گناهانی است که... « آیا تفاوتی در میان این دو جمله دیده می‌شود؟

نیمه شعبانی که روز قهر امام از پیروان خویش است. نیمه شعبانی که به خاطر گناهان شیعیان و نقض پیمان خدایی خویش، امام را وادار به غیبت و دوری از پیروان خود کرده، روز توبه و انابه است، یا روز جشن و چراغانی و شادی؟

سوال بزرگ امروز این است که به راستی شیعه در این شب چه باید بکند؟

آیا به خاطر این که در این شب امامی متولد شده که قرار است جهان را پر از عدل و قسط کند، پس از آن که پر از ظلم و جور شده است، جشن بگیرد، یا این که به واسطه بی‌اعتنایی به پیمان الهی خویش و گناهانی که مرتکب شده و همان‌ها بوده که موجبات غیبت را فراهم

کرده و مصیبت فراق و دوری امام را ایجاد کرده، شرمنده و پشیمان باشد و از خداوند طلب عفو و بخشش نماید؟ آیا باید نقل و شیرینی پخش کرده و نور افشانی نماید یا این که تعهد بدهد با جبران قصور گذشته، از خود، شیعه‌ای بسازد که شایستگی هم‌رکابی با امام را داشته باشد تا همین آمادگی، زمان ظهور را نزدیک‌تر کند؟

نسل امروز شیعه را می‌بینیم که غالباً راه اول را برگزیده‌اند بی‌آنکه کمترین تلاشی برای آمادگی به جهت ظهور را در خود ایجاد نمایند. چند نفر را می‌شناسید که در شب بیست و سوم ماه رمضان چشم و گوش خود را به آسمان دوخته باشند تا شاید صدای صیحه آسمانی را بشنوند؟ چند نفر را می‌شناسید که در روز جمعه از دل و جان منتظر ظهور باشند؟

برادران و خواهران ؛ انتظار ظهور داشتن در چنین شرایطی یک آروز بیش نیست. باید یقین کنیم که امام نخواهد آمد مگر این که ما با آمادگی خود شرایط ظهور را فراهم کرده باشیم. به عبارت دیگر: این ماییم که باید امام را بیاوریم. هرگاه از دل و جان آماده شویم، امام نیز خواهد آمد.

یکی از القاب امام زمان علیه السلام اباصالح است. «اباصالح» یعنی پدر هر کس که «صالح» است. مثل «اباعبدالله» لقب امام حسین علیه السلام که پدر هر که خود را عبد خدا می داند است. اگر شیعه صالح شده باشد، چرا امام نیاید؟ مگر ایشان غیر از این چه می خواهند؟ معنی این که هنوز ظهور واقع نشده چیست؟ آیا غیر از این است که ابتدا شیعه باید صالح

شود تا اباصالح شرایط را برای ظهور خود مساعد ببیند و
ظاهر شود؟

امامان قبلی علیهم السلام، همگی حکم به «ظاهر»
می کردند. اگر مردم گردخانه علی علیه السلام جمع شدند
و از او خواستند خلافت را بپذیرد، علی نمی توانست
قبول نکند. چنانچه قبول نمی کرد، آن گاه هرزه گویان
طلب کار می گفتند که : ما (ولو با تأخیر) از وصی پیامبر
خواستیم که بیاید و خلافت حقه خود را بپذیرد ولی او
عاقبت پیشه کرد و نیامد! یا اگر امام حسین علیه السلام با
علمی که به عاقبت کار داشت، دعوت بی محتوای
کوفیان را نمی پذیرفت، آیا کوفیان روسیاه فریاد
مظلومانه سر نمی دادند که وا اسلاماً! وا محمداً! ما
خواستیم جبران گذشته را بکنیم و از فرزندت خواستیم
بیاید تا ریشه ظلم یزیدی را از بیخ و بن برکنیم ولی او

نیامد! پس ما را ملامت نکن بلکه فرزندت را ملامت کن!
اما امام نخواست که کوفیانِ روسیاه ، در تاریخ روسفید
شوند و به طرف کوفه رفت و شد آنچه که شد.
ولی امام زمان علیه‌السلام مکلف است بدون توجه به
«ظاهر» و فریادهای ظاهری و «عجّل» های بی‌پشتوانه،
به «باطن» توجه کنند. هرگاه استحکام و صداقت لازم را
در باطن و قلوب مردم مشاهده کنند، حتماً خواهند آمد.
این وعده حتمی خداوند است که فرمود: «ان الارض
یرثها عبادی الصالحون» (سوره انبیاء آیه 105) بندگان
صالح من هستند که زمین را (از ظالمین) به ارث خواهند
برد.

در زیارت جامعه کبیره آمده است که : «بولایتکم
تقبل الطاعه المقترضه» با قبولی ولایت شما است که
طاعات واجب ما پذیرفته می‌شود. شیعه‌ای که با دعوت

پیامبر صلی الله علیه وآله که می گوید «حی علی الصلوه»
برای اقامه نماز شتاب می کند، چرا برای امر ظهور که
هدف غایی و نهایی همه انبیاء و اولیاء علیهم السلام
است، شتابی نمی کند؟ چرا «فلاح» را در «صلوه» می بیند،
ولی به شرط قبولی آن که ولایت باشد، کم توجهی
می کند؟ چرا به ظهوری که فلاح و رستگاری حقیقی او
در آن است، واقع بینانه نمی نگرد؟

برادران و خواهران شیعه؛ هرگاه یقین کردیم که
«حی علی الفلاح» در «حی علی الظهور» است، ظهور
هم واقع خواهد شد. به امید آن روز.

والسلام

عبدالله مستحسن

« موعود دوران »

مهلتی یارب که آن خورشید رخشان را ببینم
آن جمال مسستی آور در بهاران را ببینم

واگذارم دین و دنیا در تماشایش نشینم
غمزه ابرو و ناز چشم و مزگان را ببینم

مهر پنهان را بگو تا پرده از چهره برآرد
گوشه ای از آن ملاحظت های پنهان را ببینم

حیف از آن عمری که بی تو در خزان بگذرانم
روی بنما تا بهاری در زمستان را ببینم

چشمه جانها سیه شد کو ذوالقرنین دوران
جلوه ای کن چشمه های آب حیوان را ببینم

آفتاب جان‌فزایی بهر گل‌های بهاری
بازکن این غنچه‌ها را تا گلستان را ببینم

من به دریای فراقش غرق طوفان بلایم
نوح ما کو تا که مَلُک امن و ایمان را ببینم؟

از نوای دلکش‌ات خوشتر نمی‌بینم نوایی
بازکن لب تا همه اعجاز قرآن را ببینم

جان یک عالم به لب آمد زطول انتظارش
کی شود یارب که آن موعود دوران را ببینم

* * *